گفت‌وگوی «جوان» با یکی از رزمندگان دوران دفاع‌مقدس پیرامون خاطرات حضور در جبهه در اولین روزهای جنگ تحمیلی

سخت‌ترین لحظات اعزام به جبهه خداحافظی از فرزندان کوچکم بود

اشرف فصیحی دستجردی

در دوران دفاع‌مقدس، سربازانی که در سال ۱۳۵۶ منقضی از خدمت شده بودند، داوطلبانه در جبهه‌ها حضور پیدا کردند و دوشادوش دیگر رزمنده‌ها به مصاف دشمن رفتند. آنها هر چند خدمت سربازی خود را در زمان شاه به پایان رسانده بودند، اما بعد از شروع جنگ تحمیلی و زمانی که جبهه‌ها نیاز به نیروی آموزش‌دیده داشت، احساس تکلیف کردند و به جبهه‌ها رفتند. اکبر احمدی دستجردی یکی از همان رزمندگان است که خودش را به لشکر ۲۱ حمزه رساند و در جبهه‌های جنوب غرب کشور خدمت کرد. او خاطرات بسیاری از دفاع‌مقدس دارد که بخشی از آن را در گفت‌وگو با «جوان» بیان کرده است.

سرباز سال ۵۴

احمدی در شرح اولین‌های زندگی‌اش می‌گوید: «کودکی ۱۰ ساله بودم که برای کار از دستجرد اصفهان راهی تهران شدم. در حرفه شیشه‌بری و آیینه‌سازی در تهران در بازار مشغول کار شدم. در ۱۸ سالگی ازدواج کردم و بعد از آن سال ۱۳۵۴ راهی خدمت سربازی شدم. چهار ماه دوران آموزشی و ۲۰ ماه هم در عجب‌شیر، سنندج و اصفهان خدمت کردم. سال ۱۳۵۶ بود که منقضی خدمت شدم و به تهران برگشتم. آن زمان تهران در تاب و تاب انقلاب قرار داشت. بنابراین من هم روزها را در تظاهرات شرکت می‌کردم و هم شب‌ها همراه دوستانم از روی پشت‌بام علیه رژیم شاه شعار می‌دادیم. مثل همه مردم، هدف‌مان پیروزی نهضت اسلامی حضرت‌امام بود. بعد از پیروزی انقلاب در پایگاه بسیج بازار حضرتی تهران مشغول فعالیت شدم. وظیفه بسیجیان گشت‌های شبانه در بازار و خیابان‌های اطراف آن بود. برقراری ایستگاه‌های ایست و بازرسی همواره در طول شب‌ها ادامه داشت. وضعیت جامعه همزمان با انقلاب آشفته بود و امکان تعرض به اموال مردم در بازار وجود داشت، برای همین گشت‌های بسیج مدام در بازار و خیابان‌های اطراف آن ادامه داشت تا اینکه جنگ تحمیلی آغاز شد.»

ادای دین

بعد از شروع جنگ در جبهه‌ها به نیروی آموزش‌دیده نیاز بود. احمدی درباره این دوران می‌گوید: «من از نیروهای منقضی سال ۵۶ ارتش بودم و دوره‌های آموزشی زیادی را سپری کرده بودم. برای همین ابتدا به لشکر ۲۱ حمزه سیدالشهدا(ع) رفتم و از آنجا به جبهه اعزام شدم. آن زمان همسرم مخالف رفتن من نبود، بلکه پشتوانه من بود که برای دفاع از انقلاب و کشور دین خودم را ادا کنم. قبلاً در توپخانه ارتش خدمت می‌کردم و در کارت شناسایی‌ام درجه‌دار معرفی شده بودم. با این حال خودم را سربازی بیش نمی‌دانستم و مجبور نبودم، بروم، اما وظیفه‌دینی و انسانی‌ام ایجاب می‌کرد به جبهه بروم. برای همین همراه رفقایم کرکره‌های مغازه‌ها را پایین کشیدیم و راهی جبهه شدیم. همسر و فرزند هم داشتم و مثل خیلی‌ها داشتن همسر و فرزند را بهانه نکردم و خودم را به جبهه رساندم. حدود دو ماه در واحد توپخانه مورموریه آبدانان در استان ایلام مستقر شدیم و بعد اعلام شد توپخانه باید راهی کرخه شود. عراق به سرعت در حال پیشروی بود و از آنجا که ما در واحد توپخانه ۱۰۵ (نزدیک‌زن) بودیم، ما را به کرخه اعزام کردند. در تپه‌های کرخه که خط اول جبهه بود، مستقر شدیم که پشت‌سر ما نیروهای پیاده استقرار داشتند.»

وضعیت منطقه

احمدی درباره وضعیت مناطق عملیاتی دفاع‌مقدس در شروع جنگ می‌گوید: «وقتی به کرخه رسیدیم، پاسگاهی که سرپل کرخه بود، آنقدر گلوله خورده بود که مثل آبکش شده بود. پلیس راه را گرفته بود. تانک‌های‌مان را زده بودند و به رودخانه سقوط کرده بود و آب از روی آنها عبور می‌کرد. عراقی‌ها تا پشت رودخانه آمده بودند. از بغل پاسگاه دور زدیم. سایت موشکی که نیروهای دشمن روی آن مستقر شده بودند، در دشت عباس بود؛ اگر می‌رفتیم در دید دشمن قرار می‌گرفتیم. رفتن‌مان با خودمان و برگشتن‌مان با خدا بود برای همین کمی منتظر ماندیم تا آتش گلوله و تانک‌های‌شان فروکش کند و بعد از پل عبور کردیم. عراقی‌ها از پل کرخه رد شده و تا پلیس‌راه اندیمشک آمده بودند، ولی ترسیده بودند از خود رودخانه عبور کنند.»

خاطره تلخ

این رزمنده دوران دفاع‌مقدس در ادامه خاطره‌ای تلخ از آن دوران بیان می‌کند: «یک شب به ما آماده‌باش دادند. آتش مستقیم بود. هر توپ باید ۵۰ تا ۶۰ گلوله شلیک می‌کرد. اول باید توپ‌ها را تنظیم می‌کردیم. وقتی برد تنظیم‌شده را دیدم به فرمانده ارتشی گفتم، درجه‌ای که تنظیم کرده‌اید، باعث می‌شود گلوله‌ها به عراقی‌ها نخورد. آن روزها بنی‌صدر فرمانده بود و بودند کسانی که در ارتش خیانت می‌کردند. فرمانده به من گفت به تو ربطی ندارد! روی همان درجه‌ای که تنظیم‌شده شلیک کنید. وقتی گلوله‌ها شلیک شد، خبر رسید که نیروهای خودی را می‌زنیم. من به فرمانده گفته بودم این درجه تنظیم‌شده درست نیست و آن فرمانده می‌گفت دستور آمده روی همین درجه تنظیم باشد. این هم از خاطرات تلخ آن روزها بود.»

گریه بچه‌ها

احمدی درباره روزهای دوری از خانواده می‌گوید: «یکی از سختی‌های من در زمان حضور در جبهه، خداحافظی با بچه‌هایم بود. وقتی می‌خواستم از مرخصی به جبهه برگردم، بچه‌هایم خیلی گریه می‌کردند. یادم است یکی از فرزندانم که آن موقع سه ساله بود، به قدری گریه کرد که تا ۴۰ کیلومتر همراهم آمد. آنجا خانواده سرش را گرم کردند تا من سوار اتوبوس شوم و خودم را به جبهه برسانم. آن زمان من هم مغازه داشتم، هم خانه و هم حقوق درجه‌داری که برایم واریز می‌شد. البته من حقوق سربازی نمی‌گرفتم، چه برسد به حقوق درجه‌داری! رفتم و اعلام کردم پرونده من اشتباه شده و حقوقی که واریز شده بود را برگرداندم. حتی یک ریالش را هم نخواستم که نگویند رزمنده‌ها به خاطر مادیات به جبهه می‌روند. این روحیات را مدافعان حرم هم داشتند و شاهد بودیم آن زمان بعضی‌ها می‌گفتند به خاطر پول به سوریه می‌روند، در حالی که خودشان حاضر نبودند در قبال گرفتن هر مقدار پول برای دفاع راهی جبهه سوریه شوند. آنها برای اعتقادات‌شان به خاطر امنیت ما رفتند. همانطور که سردار دل‌ها گفتند اگر ما نرویم با داعش بجنگیم، مجبوریم در کشور خودمان با دشمن بجنگیم.»

۳ تفنگدار

در زمان جنگ غیر از احمدی، دو برادر دیگرش هم در جبهه بودند. وی می‌گوید: «دو برادر دیگرم اصغر و حسین هر دو نوجوان بودند، با این حال هر دو در جبهه بودند و هر دو هم جانباز شدند. برادرم اصغر حالا جانباز ۴۵ درصد است و دو بار در جریان نبردهای جبهه مجروح شد. اولین بار وقتی در یکی از بیمارستان‌های محله سعادت‌آباد به ملاقاتش رفتم، دیدم تمام بدنش مجروح شده و فقط گردنش سالم است. دومین بار هم که مجروح شد، پزشکان خواستند پایش را قطع کنند که اجازه ندادم و خدا را شکر به مرور زمان بهبود پیدا کرد. حسین برادر دیگرم هم در نوجوانی رزمنده شد و الان جانباز ۱۵ درصد است.»

> اصغر و حسین برادرانم هر دو زمان جنگ نوجوان بودند؛ هر دو به جبهه رفتند و جانباز شدند. اصغر حالا جانباز ۴۵ درصد است. دو بار مجروح شد. بار اول همه جای بدنش غیر از گردنش مجروح شده بود. بار دوم پزشکان می‌خواستند پایش را قطع کنند که اجازه ندادم و خدا را شکر بهبود پیدا کرد. حسین، برادر دیگرم هم در نوجوانی رزمنده شد

جانباز احمدی در دوران دفاع مقدس

> وقتی به کرخه رسیدیم، پاسگاهی که سرپل کرخه بود آنقدر گلوله خورده بود که مثل آبکش شده بود. بعثی‌ها تا پشت رودخانه آمده بودند. از بغل پاسگاه دور زدیم. سایت موشکی که نیروهای دشمن روی آن مستقر شده بودند، در دشت عباس بود. اگر در دید دشمن قرار می‌گرفتیم، رفتن‌مان با خودمان و برگشت‌مان با خدا بود

دنبال درصد نبودم

این رزمنده دوران دفاع‌مقدس که در حال حاضر در حال مبارزه با بیماری سرطان است، ادامه می‌دهد: «بعد از تمام شدن شش ماه منقضی برگشتم تهران و به کار و زندگی مشغول شدم. هر از گاهی خبر می‌آمد که یکی از دوستانم به شهادت رسیده و برای همین راهی دستجرد می‌شدم و زمانی که به تهران می‌رسیدم خبر شهادت دیگری را می‌آوردند. در این مدت به دنبال درصد و سهمیه هم نرفتم تا اینکه بیمار شدم و به پزشک مراجعه کردم. پزشکان گفتند به دلیل عوارض ناشی از شیمیایی به سرطان مبتلا شده‌ام و در حال حاضر در حال طی کردن دوران بیماری‌ام هستم.»

مظلومیت منقضی‌های ۵۶

احمدی از اینکه درباره عملکرد منقضی‌های ۵۶ مطلبی منتشر نمی‌شود گلایه دارد. او می‌گوید: «حق منقضی‌ها پایمال شده و کسی باید سراغ‌شان برود و از شرایط‌شان باخبر شود. کسانی که آن سال‌ها منقضی‌ها را فراخواندند، دیدند ما آمدیم، اما سؤال این است حالا شما کجا هستید؟ اسم همه رزمنده‌ها هست، ولی چرا کسی نیروهای منقضی ۵۶ را نمی‌شناسد؟ آنها آمدند و جلوی دشمن ایستادند. آن زمانی که ما برای جنگیدن مقابل دشمن ایستاده بودیم آقای حسن روحانی در مجلس فریاد می‌زد، ارتش را باید منحل و حقوق ارتشیان را قطع کنید. مدت زمان سربازی را یک‌سال کردند که پادگان‌ها خالی شد و سرباز زیادی نداشتیم. همان زمانی که روحانی در مجلس فریاد می‌زد ارتش منحل شود، یک نفر بلند شد و جوابش را داد؛ او دکتر چمران بود. چمران گفت بعضی‌ها چه فکری می‌کنند! من افسر ارتشی را سراغ دارم که پشت‌سرش نماز می‌خوانند. منظورش سپهبد شهید صیاد شیرازی بود. دست‌هایی پشت‌پرده برای از بین‌بردن نیروهای امنیتی و دفاعی فعال بود. دکتر چمران آن روز به داد ارتشی‌ها رسید. اگر دست‌های خیانتکاران در پشت پرده نبود آن اتفاقات در ارتش نمی‌افتاد. ارتش ما در دنیا تک بوده و است. در لشکر ۲۸ کردستان آن روزها آنقدر زاغه‌ها و مهمات زیاد بود که می‌گفتند اگر دشمن به کردستان حمله کند تا ۱۰ سال نیاز نیست حتی یک گلوله از تهران به اینجا بفرستند. چطور شد که ارتش بهم ریخت و کومله آمد و برای مدتی کردستان را اشغال کرد؟ حتماً دستی در کار بوده. کسانی که مثل ما دوره‌های فشرده آموزشی را سپری کردند و برای نبرد رفتند، می‌بینیم امروز کسی اسمی از آنها نمی‌برد.»

یادکرد

یادکردی از سردار شهید مجید بقایی که ۹ بهمن ۶۱ آسمانی شد

همراه حسن باقری بود و کنار هم شهید شدند

علیرضا محمدی

سردار شهید مجید بقایی یکی از رزمندگانی بود که در کنار سردار شهید حسن باقری و در جریان شناسایی منطقه عملیاتی والفجر مقدماتی به تاریخ نهم بهمن ۱۳۶۱ به شهادت رسید. زندگی ۲۴ ساله او هرچند کوتاه، اما بسیار پربرکت بود. قبولی در رشته مهندسی شیمی دانشگاه اهواز، تحصیل مجدد در سال آخر دبیرستان برای تغییر رشته و قبولی در رشته فیزیوتراپی دانشگاه اهواز، اشتغال در دادگاه انقلاب پس از پیروزی نهضت حضرت امام و اشتغال در جهاد سازندگی بهبهان تنها بخشی از فعالیت‌ها و اموری بود که بقایی قبل از ورود به سپاه و شرکت در جبهه‌های دفاع‌مقدس انجام داده بود.

پرکار، اما گمنام

مجید بقایی در زمان شهادت فرمانده قرارگاه کربلا بود که چند لشکر عملیاتی و خط شکن سپاه زیر نظر این قرارگاه قرار داشتند. جایگاه بالا در جبهه‌ها و همینطور تحصیلش در دانشگاه و فعالیت‌های انقلابی که داشت، همگی مواردی هستند که باعث می‌شوند حدس بزنیم نام بقایی باید پرآوازه باشد، اما به رغم تمامی خدماتی که او انجام داده بود، نامش همواره در گمنامی قرار دارد و خصوصاً در بین نسل جوان، سردار شهید مجید بقایی کمتر شناخته شده است.

اتاق جنگ

شهید بقایی در سال ۵۸ وارد سپاه شد. دانشجو بود و به جهت حضور در محیط علمی و فرهنگی، ابتدا در واحد روابط عمومی، تبلیغات و انتشارات مشغول شد، اما خیلی نگذشت که توانایی‌هایش باعث شد در اولین ماه شروع جنگ (مهر ۵۹) نماینده سپاه در اتاق جنگ شود. مجید بقایی در کنار کارهای ستادی که انجام می‌داد، یک نیروی عملیاتی بود. دو ماه از جنگ گذشته بود که مأموریت گرفت برای تقویت سپاه شوش به آن منطقه برود تا همراه دیگر رزمنده‌ها، جلوی یگان‌های زرهی دشمن را که درصدد اشغال جاده شوش بودند، بگیرند؛ سپس همانجا ماند و فرماندهی سپاه شوش را برعهده گرفت.

> **شهید بقایی در سال ۵۸ وارد سپاه شد. دانشجو بود و به جهت حضور در محیط علمی و فرهنگی، در ابتدا در واحد روابط عمومی، تبلیغات و انتشارات مشغول شد، اما خیلی نگذشت که توانایی‌هایش باعث شد در اولین ماه شروع جنگ (مهر ۵۹) نماینده سپاه در اتاق جنگ شود. مجید بقایی در کنار کارهای ستادی که انجام می‌داد یک نیروی عملیاتی بود**

عملیات فتح‌المبین

آغاز سال ۱۳۶۱، آغاز دور موفقیت‌های جبهه ایران در برابر دشمن بود. فروردین ۱۳۶۱، ایران عملیات بزرگ و تاریخی فتح‌المبین را انجام داد. در این عملیات شهید بقایی فرماندهی قرارگاه فجر را برعهده گرفت. آن زمان هنوز برخی از تیپ‌های سپاه تشکیل نشده بودند. بسیاری از فرماندهان گردان حاضر در فتح‌المبین بعدها به مسئولیت‌های بالاتری رسیدند. در آن زمان بقایی فرمانده قرارگاه بود و اگر در انتهای سال ۶۱ به شهادت نمی‌رسید، به حتم بعدها از او بیشتر شنیده می‌شد. مجید بقایی در آزادسازی ارتفاعات ابوصلیبی خات در همین عملیات فتح‌المبین نقش مهمی ایفا کرد و همچنین در عملیات الی بیت‌المقدس (آزادسازی خرمشهر) خوش درخشید.

همراه باقری

یکی از نکات بارز در زندگی جهادی شهید بقایی، همراهی او با شهید حسن باقری بود. در قرارگاه کربلا که قرارگاه اصلی جبهه جنوب بود، شهید باقری سمت فرماندهی داشت و شهید بقایی هم جانشینش بود. بعد از عملیات برون مرزی رمضان، کار جنگ تا حدی گره خورد و شهید باقری به عنوان جانشین نیروی زمینی سپاه برگزیده شد و از قرارگاه کربلا رفت. سپس بقایی فرمانده این قرارگاه شد. زمستان سال ۶۱ قرار شد یک عملیات بزرگ در منطقه فکه صورت بگیرد. باقری و بقایی مثل بسیاری از مواقع که همراه هم بودند، در جمع‌آوری اطلاعات برای عملیات والفجر مقدماتی نیز همدیگر را همراهی کردند. آنها ۹ بهمن سال ۶۱ برای شناسایی به منطقه عمومی فکه رفته بودند که سنگر دیده‌بانی مورد اصابت گلوله خمپاره دشمن قرار گرفت و هر دو به شهادت رسیدند.

شهید بقایی ردیف نشسته نفر دوم از راست (بین شهید خرازی و محسن رضایی)

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۷۲۲۸

از راست به چپ

۱ـ ستونبندی سخت جانوران - کنایه از راه بسیار دور یا جای دست نیافتنی است ■ ۲ - مثنوی مشهور سروده نظامی گنجوی، شاعر پرآوازه قرن ششم - بدکار ■ ۳ - باقی مانده حساب - نسخه پشتیبان اطلاعات کامپیوتر - پادشاه هون‌ها ■ ۴ - کلمه پرسشی - بازاری - دریا - از تعجب در می‌آورند ■ ۵ - ناخلف - علامت سوختگی - درخت انگور ■ ۶ - صفحه اینترنتی - شیر - از باشگاه‌های فوتبال فرانسه ■ ۷ - خونابه - وحدت و همدلی - بندری در نروژ ■ ۸ - شهری در گیلان - امر به جست‌وجو کردن - نام قدیم مشکین‌شهر ■ ۹ - جوش غرور جوانی - مجموعه‌ای از نشانه‌های بیماری - قلمه درخت ■ ۱۰ - شهر سربداران - مرد بی زن - خط کش مهندسی ■ ۱۱ - حمله نظامی - هفت دور به گرد خانه خدا گشتن - دوستی خالصانه ■ ۱۲ - نظرات - رفوزه - پارچه ابریشمین - حیرت ■ ۱۳ - بازیکنی در زمین فوتبال - رشوه‌دادن - کشوری باستانی در بین‌النهرین ■ ۱۴ - تکیه کلام درویش - تیم فوتبالی معتبر در ایتالیا ■ ۱۵ - مثنوی معروف عطار نیشابوری - منتقل شدن بیماری

از بالا به پایین

۱ - هشتپا - وارث امپراتوری روم در مرکز مدیترانه ■ ۲ - تنبلی و کاهلی - عفونت قارچی دهان شیرخواران - دربار پادشاهان ■ ۳ - استانی در حاشیه کویر - همدم - شهری در استان زنجان ■ ۴ - آبشاری در گالیکش استان گلستان - خاندان - محل فرودآمدن - جایز و شایسته ■ ۵ - ضمیر مخاطب - صداق و مهریه زن - نقابدار معروف ■ ۶ - مرغ سحر - سیاهی شهر از دور - یک لحظه ■ ۷ - هر یک از سلول های تشکیل دهنده تصویر - اطراف و کناره‌ها - آیات ناتمام ■ ۸ - نوشیدنی حرام - جمع بندر - زمزمه کردن ■ ۹ - واحد نظامی برابر سه گردان - شاعر و نویسنده هندی که نخستین آسیایی برنده جایزه نوبل بود - بریان شده ■ ۱۰ - بخیه درشت - رنگی مرکب از سفید و بنفش تیره - پایتخت فرهنگی آلمان ■ ۱۱ - لانه پرندگان شکاری - نهاد و طبیعت - فلز سرخ ■ ۱۲ - عدد یک رقمی - کشوری در شمال آفریقا - علامت فعل استمراری - بدبوی پرخاصیت ■ ۱۳ - طایفه‌ای که پیامبر از آن برخاست - شهری نزدیک کاشان - بیماری ویروسی آفریقا ■ ۱۴ - شهر و استانی به همین نام - بخش های نرم بدن جانوران به ویژه مهره داران - یار همایون ■ ۱۵ - دعوت همگانی - شبکه جهانی مبادله اطلاعات

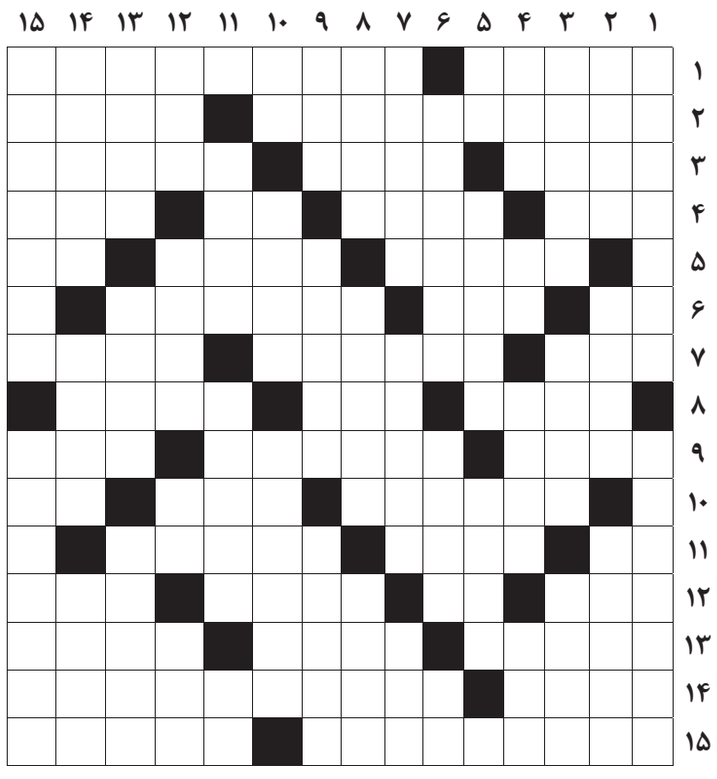

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

						۱		۳
۹	۷	۵		۱				
			۷	۲				
۱	۵							
				۳	۴		۶	
					۶		۵	
	۲					۳		۷
	۶	۷						۸
			۸	۵				

جدول کلمات متقاطع
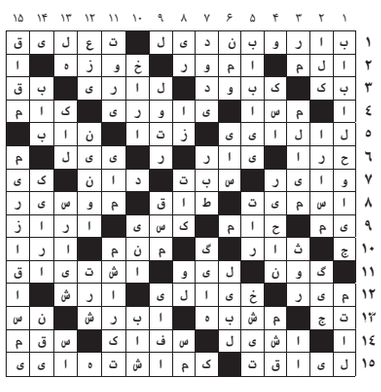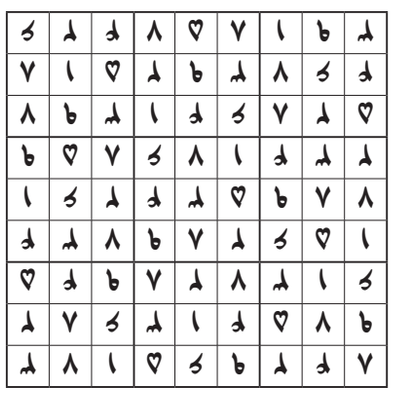
پاسخ جدول شماره ۷۲۲۷